

بنياد اسلامي جهانى تبليغ و ارشاد

زير نظر حضرت آيت الله استاد سيد عادل علوي حفظه الله



کتابخانه



مؤسسہ



شبکہ مہوارہ ای



منشورات



مواکب



نشریہ عربی



مجلہ عربی



مؤسسہ کودکی



دارالترجمہ



مسجد وحسینیہ



انتشارات



وب سائت



نشریہ فارسی



مجلہ اردو

مجمع
التبلیغ
والارشاد

قولہ القدسہ

www.altabligh.com

حاج آقای امانی تعریف می‌کردند: روز رحلت میرزا جوادآقا، ساعت ۲ بعدازظهر توی تاکسی نشسته بودم که یک وقت رادیو خبر فوت را اعلام کرد. تا این خبر اعلام شد یک‌هو راننده تاکسی زد توی سرش. به شدت منقلب شد. ماشین را کشید کنار و مدتی حالت گریه داشت.

آقای امانی می‌گفت: «حالا من که روحانی بودم، این قدر تحت تاثیر قرار نگرفته بودم. برای همین یک مقدار که گذشت، از او سؤال کردم: «شما با ایشان آشنایی داشتی؟ مثلاً از ارحام و خویشان ایشان یا از همسایگان مرحوم میرزا هستی؟»

گفت نه آقا جان.

گفتم پس چرا این قدر منقلب شدی؟

گفت: «من یک خاطره از ایشان دارم. خاطره ام این است که یک روز سوار دوچرخه از کوچه محل زندگی میرزا (کوچه مستشاری) رد می‌شدم. سر پیچ که رسیدم، ظاهراً میرزا جواد آقا هم عصازنان از آن سمت می‌آمدند و من متوجه ایشان نشدم. برای همین تا پیچیدم کنترل را از دست دادم و خوردم به ایشان. من از روی چرخ افتادم پایین. ایشان هم یک طرف افتادند. حتی عامه هم از سر ایشان افتاد. ولی هنوز بلند نشده بودم که دیدم ایشان قبل از اینکه بروند سر راخامه شان از جایشان بلند شدند. آمدند و پرسیدند: پسرم طوری ات نشد؟» شروع کردند دست کشیدن روی صورت من. خاک را از روی سر و صورتم تمیز کردند.

گفتم: آقا من زدم به شما. گفتند: من هیچ طورم نیست. تو کاریت نشد؟ مشکلی برای تو پیش نیامد؟ آقای امانی می‌گفتند این آقا خاطره دیگری از مرحوم میرزا نداشت. گویا آن‌جا هم ایشان را نشناخته بود. ولی بعدها متوجه شده بود که ایشان میرزا جواد آقای تهرانی است.

چند روز پیش، «یولیا واسیلی اونا» پرستار بچه‌هایم را به اتاقم دعوت کردم تا با او تسویه حساب کنم.

به او گفتم: - بنشینید یولیا. می‌دانم که دست و بالتان خالی است، اما رو در بایستی دارید و به زبان نمی‌آورید. ببینید، ما توافق کردیم که ماهی سی روبل به شما بدهم. این طور نیست؟

- چهل روبل. - نه من یادداشت کرده‌ام. من همیشه به پرستار بچه‌هایم سی روبل می‌دهم. حالا به من توجه کنید. شما دو ماه برای من کار کردید.

- دو ماه و پنج روز دقیقاً.

- دو ماه. من یادداشت کرده‌ام، که می‌شود شصت روبل. البته باید نه تا یکشنبه از آن کسر کرد. همان‌طور که می‌دانید یکشنبه‌ها مواظب «کولیا» نبوده‌اید و برای قدم زدن بیرون می‌رفتید. به اضافه سه روز تعطیلی...

«یولیا واسیلی اونا» از خجالت سرخ شده بود و داشت با چین‌های لباسش بازی می‌کرد ولی صدایش در نمی‌آمد.

- سه تعطیلی. پس ما دوازده روبل را برای سه تعطیلی و نه یکشنبه می‌گذاریم کنار... «کولیا» چهار روز مریض بود. آن روزها از او مراقبت نکردید و فقط مواظب «وانیا» بودید. فقط «وانیا» و دیگر این که سه روز هم شما دندان درد داشتید و همسرم به شما اجازه داد بعد از شام دور از بچه‌ها باشید. دوازده و هفت می‌شود نوزده. تفریق کنید. آن مرخصی‌ها، آهان شصت منهای نوزده روبل می‌ماند چهل و یک روبل. درسته؟

چشم چپ یولیا قرمز و پر از اشک شده بود. چانه‌اش می‌لرزید. شروع کرد به سرفه کردن‌های عصبی. دماغش را بالا کشید و چیزی نگفت. - ... و بعد، نزدیک سال نو، شما یک فنجان و یک نعلبکی شکستید. دو روبل کسر کنید. فنجان با ارزش‌تر از اینها بود. ارثیه بود. اما کاری به این موضوع ندارم. قرار است به همه حساب‌ها رسیدگی کنیم و... اما موارد دیگر... به خاطر بی‌مبالاتی شما «کولیا» از یک درخت بالا

*از دفتر روزنامه ای که در آن مشغول به کار بود اخراج شد چرا که رئیسش فکر میکرد تخیل و خلاقیت و ایده های خوب ندارد. **والت دیزنی**: موسس شهر بازی دیزنی لند و شرکت والت دیزنی (آفریننده میکی موس و سفیدبری و...) برنده ۲۲ جایزه اسکار.

*پس از جدایی از همسر از دست دادن شغل و مرگ مادرش کتابی نوشت که دوازده بار توسط انتشارات مختلف رد شد. **جی کی رولینگ** نویسنده سری کتابهای هری پاتر: پردرآمد ترین نویسنده تاریخ و برنده عنوان «تاثیر گذارترین زن بریتانیا» *معلم مدرسه اش به او گفته بود که زیادی احمق است و

رفت و کتش را پاره کرد. ده تا کسر کنید... همچنین بی‌توجهی شما باعث شد کلفت‌خانه با کفش‌های «وانیا» فرار کند. شما می‌بایست چشم‌هایتان را خوب باز می‌کردید. برای این کار مواجب خوبی می‌گیرید. پس پنج تایی دیگر کم می‌کنیم... دردم ژانویه ده روبل از من گرفتید...

یولیا نجوا کنان گفت: من نگرتم.

- اما من یادداشت کرده‌ام... خیلی خوب. شما شاید... از چهل و یک روبل، بیست و هفت تا که برداریم، چهارده تا باقی می‌ماند.

چشم‌هایش پر از اشک شده بود و چهره عرق کرده‌اش رقت‌آور به نظر می‌رسید.

در این حال گفت: - من فقط مقدار کمی گرفتم... سه روبل از همسرتان گرفتم نه بیشتر.

- دیدی چه طور شد؟ من اصلاً آن سه روبل را از قلم انداخته بودم. سه تا از چهارده تا کم می‌کنیم. می‌شود یازده تا... بفرمایید، سه تا، سه تا، سه تا، یکی و یکی.

یازده روبل به او دادم. آنها را با انگشتان لرزان گرفت و توی جیبش ریخت و به آهستگی گفت: - متشکرم.

جا خوردم. در حالی که سخت عصبانی شده بودم شروع کردم به قدم زدن در طول و عرض اتاق و پرسیدم: - چرا گفتم متشکرم؟ - به خاطر پول.

- یعنی تو متوجه نشدی که دارم سرت کلاه می‌گذارم و دارم پولت را می‌خورم؟! تنها چیزی که می‌توانی بگویی همین است که متشکرم؟! - در جاهای دیگر همین قدر هم ندادند خانوم.

- آنها به شما چیزی ندادند! خیلی خوب. تعجب ندارد. من داشتم به شما حقه می‌زدم. یک حقه ی کثیف. حالا من به شما هشتاد روبل می‌دهم. همه‌اش در این پاکت مرتب چیده شده، بگیریید...

به خاطر بازی بی‌رحمانه‌ای که با او کرده بودم عذر خواستم و هشتاد روبلی را که برایش خیلی غیر منتظره بود به او پرداختم. باز هم چند مرتبه با ترس گفت: - متشکرم. متشکرم.

بعد از اتاق بیرون رفت و من مات و مبهوت مانده بودم که در چنین دنیایی چه راحت می‌شود زورگو بود؟!

هیچ چیز یاد نخواهد گرفت.

توماس ادیسون دارنده امتیاز ۲۵۰۰ اختراع که مهم ترین آنها لامپ الکتریکی است.

*تا سن چهار سالگی قادر به حرف زدن نبود اطرافیان او را «فردی غیر اجتماعی با رویاهای احمقانه» میشناختند.

آلبرت انیشتن نظریه پرداز نسبیت و برنده جایزه نوبل فیزیک.

*در کودکی مورد سوء استفاده جنسی قرار گرفت و بعدها شلغش را به عنوان گزارشگر تلویزیون از دست داد چرا که او را مناسب تلویزیون نمی‌دانستند. **اپرا وینفری** مجری برنامه تلویزیونی که به مدت ۲۵ سال در ۱۴۵ کشور مختلف پخش شد. اولین بیلبوئر سیاه پوست جهان.

*از تیم بسکتبال دبیرستانش اخراج شد و به قول خودش بارها و پشت سر هم شکست خورد. **مایکل جردن** بسکتبالیست حرفه ای سابق و معروف با عنوان بهترین بسکتبالیست.

جایی نیست که نباشد، زمانی نیست که وجود نداشته باشد، کمالی نیست که دارا نباشد لذا ذات خدا هیچ حد و مرزی ندارد که او آفریده زمان و مکان و تمام خلایق من الازل الی الابد است خالق‌ی که لیس بودن خدا این است که ذات خداوند از هر جهت نامتناهی و دارای تمام کمالات است و از هر جهت که فرض شود نامحدود است،

امیرالمؤمنین علیه السلام، بعد از ضربت خوردن در شب نوزدهم، وصیت کوتاهی دارد که آن را ان‌شاءالله امروز برای شما ترجمه میکنم. علت هم این است که هر کس سعی میکند لبّ افکار و روحيات و نظرات و منش خود را، در لحظات آخر زندگی، برای بهترین و امین‌ترین اشخاص بیان کند. امیرالمؤمنین علیه السلام، اعجوبه خلقت است. مسلمان درجه اول است. تالی تلو جهاد کرد - آن زاهد



بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی اشرف خلق الله محمد وآله الطاهرين علیهم السلام. اللهم ادخل علی أهل القبور السرور، اللهم اغن کل فقیر، اللهم سدّ فقرنا بغناک، وأغننا من الفقر إنک علی کل شیء قدير. یکی از زیباترین و پربرترین دعاهاى ماه اوست و اما غیر او یعنی تمام ممکنات و موجودات به او نیاز دارند چون ما سواى او ممکن بالذات است، و ممکن فقر محض و فقیر (مفاتیح الجنان) خاتم المحدثین شیخ قمی رحمته الله در اعمال ماه مبارک رمضان آمده است، در این دعای شریف دوبار سخن از فقر شده است و دوبار هم از غنا و بی نیازی که بعد از دعای عمومی و همگانی یاد شده است. اول از خداوند متعال غنا و توانایی می خواهیم که همه نیازمندان روزگار را بی نیاز و غنی گرداند (خداوندا هر نیازمندی را بی نیاز کن) سپس برای خودمان دوبار طلب بی نیازی میکنیم، آتمم با دو عبارت متضاد! حتماً سزى و رمزى دارد، چراکه این دو با هم

